

تحلیل و نقد فلسفه مکانیکی

سکینه محمدپور*

۱- دانشجوی دکترای دانشگاه آزاد اسلامی - واحد خوراسگان

چکیده

علم و دین در طول تاریخ همواره با هم تعامل داشته‌اند و نظریه‌های علمی جدید در تغییر نگرش انسان‌ها نسبت به جهان مؤثر بوده است. در قرون وسطی جهان‌بینی ارسطویی، اندیشه حاکم بر تفکر مسیحی در اروپا بود. بعد از رنسانس و انقلاب صنعتی در اروپا و پیدایش مکانیک نیوتنی جهان‌بینی مکانیکی به تدریج جایگزین جهان‌بینی ارسطویی شد. این دیدگاه نگرش انسان را نسبت به مداخله خداوند در جهان آفرینش تغییر داد و به تدریج به نظریه‌هایی دال بر عدم ضرورت وجود خداوند منتهی شد. با توجه به اینکه اعتقاد قلبی به وجود خداوند اساس و مبنای التزام به دستورات او در زندگی دنیایی و تأمین سعادت اخروی برای انسان‌هاست، تحمل سختی‌ها و مشقت‌های دنیا را برای وصول به مواهب اخروی برای انسان‌ها قابل قبول می‌سازد و بنابراین آثار روانی و اخلاقی بسیار مطلوبی برای آنها دارد. بنابراین هر جهان‌بینی و نگرشی که حضور و مداخله خداوند در امور جهان را کم‌رنگ و غیر ضروری جلوه دهد یا منکر ضرورت نیاز جهان به خالق یکتا شود یقیناً سبب از بین رفتن سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها خواهد شد. بنابراین ضروری است که جهان‌بینی مکانیکی که در آن مداخله خداوند در تدبیر جهان غیر ضروری به نظر می‌رسد، مورد بررسی و نقد قرار گیرد. ما در این تحقیق مبانی نگرش مکانیکی نسبت به جهان را تبیین نموده و تأثیر آن را بر تغییر دیدگاه‌های دینی انسان‌ها بررسی می‌کنیم. سپس با توجه به مبانی حکمت متعالیه و اصول فلسفه ملاصدرا، دیدگاه فلسفه مکانیکی را مورد نقد قرار خواهیم داد.

واژه‌های کلیدی: خدا، جهان، نیوتن، فلسفه مکانیکی، حکمت متعالیه.

مقدمه

بدون شک بشریت در سه قرن اخیر به اکتشافات علمی بزرگی نائل آمده است. همچنین نمی‌توان انکار کرد که این اکتشافات و پیشرفت‌های علمی بر توانایی انسان در تصرف بر طبیعت تأثیر زیادی داشته است. علاوه بر تأثیراتی که پیشرفت دانش بشری بر زندگی مادی انسان‌ها داشته است، نگرش انسان‌ها را نسبت به جهان هستی نیز تغییر داده است. در حقیقت می‌توان گفت که نگرش انسان مدرن به جهان آفرینش یک نگرش علمی است.

روانکاو بزرگ اتریشی، زیگموند فروید اظهار می‌کند که انسانیت در عصر مدرن موضوع سه جراحی مربوط به خودشیفتگی قرار گرفته بود، که هر یک با درک انسان از خودپسندی در چالش است. فروید استدلال می‌کند که زخم اول به وسیله انقلاب کپرنیکی وارد شده است، که نشان می‌داد که وجودهای انسانی در مرکز عالم نایستاده بودند بلکه در حاشیه آن قرار گرفته بودند. دومی اظهارات داروینی بود که (بیان می‌کرد) انسانیت حتی یک جایگاه بی‌همتا در سیاره زمین ندارد. (مطلب) سومی که فروید پیشنهاد می‌کرد، نظر شخصی او بود که انسانیت حتی کنترل قلمرو محدود شخصی خود را در دست نداشت. (p17,

McGrath, 2010)

با توجه به اینکه ما در این تحقیق فلسفه مکانیکی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و این نوع فلسفه نیز در حقیقت از پیامدهای جراحی اولی که فروید بیان کرده یعنی انقلاب کپرنیکی که زمینه ساز نظریه مکانیک سماوی نیوتن است، می‌باشد؛ بنابراین ما در ابتدا به تبیین انقلاب کپرنیکی می‌پردازیم و پس از آن مکانیک سماوی نیوتن و پیامدهای فلسفی آن را مورد

بررسی قرار می‌دهیم. در پایان نیز این پیامدها را با توجه به مبانی حکمت متعالیه مورد نقد قرار می‌دهیم.

انقلاب کپرنیکی

هر عصری با مجموعه‌ای از عقاید ثابت، شناخته شده است که در احاطه جهانی آن است. دوران قرون وسطی هم استثنا نیست. یکی از مؤلفه‌های مهم در جهانی قرون وسطایی عقیده به این است که خورشید و دیگر اجرام آسمانی - مانند ماه و سیارات - دور زمین می‌چرخند. این دیدگاه زمین مرکزی به طور بدیهی، صادق تلقی می‌شد. کتاب مقدس با فرض‌های زمین مرکزی که در تفسیر تعدادی از سفرها آورده شده بود، در پرتو این عقیده تفسیر می‌شد. اکثر زبان‌های زنده هنوز از این جهانی دست برنداشته‌اند. برای مثال حتی در انگلستان جدید این کاملاً پذیرفته شده است که "خورشید در ساعت 7.33 a.m. طلوع می‌کند" - علیرغم این واقعیت که این امر عقیده به اینکه خورشید دور زمین می‌گردد را منعکس می‌کند. چون درستی یا نادرستی مدل زمین مرکزی در منظومه شمسی در هر صورت تفاوت کمی در زندگی روزمره ایجاد می‌کرد، علاقه عمومی کمی در به چالش کشیدن آن وجود نداشت (Ibid., pp17-18).

مدلی از جهان که به صورت بسیار گسترده‌ای در اوایل قرون وسطی، پذیرفته شده بود، به وسیله کلودیوس بطلمیوس ستاره‌شناسی که در طول نیمه اول قرن دوم در منطقه یونانی اسکندریه فعالیت می‌کرد، ابداع شده بود. در المجسطی، بطلمیوس عقاید موجود درباره حرکت‌های ماه و سیارات را گردآوری کرده و استدلال می‌کند که اینها می‌توانند براساس فرض‌هایی که به دنبال می‌آید فهمیده شوند.

دور خورشید حرکت می‌کنند. زمین علاوه بر چرخیدن به دور خورشید به دور محور خودش نیز می‌چرخد. پس حرکت ظاهری ستارگان و سیارات به علت ترکیب چرخش زمین به دور محور خود و چرخش آن به دور خورشید بود. مدلی برخوردار از سادگی و دقت که در مقایسه با مدل بطلیمیوسی، بهتر بود. با وجود این، این (مدل) نیز در تبیین داده‌های مشاهده‌ای شناخته شده ناتوان از آب در آمد. این نظریه نیازمند به اصلاحات بیشتری بود، قبل از اینکه مقبولیت پیدا کند. (Ibid., 19)

پژوهشگر دانمارکی تیکو براهه (۱۶۰۱-۱۵۴۶) در جزیره ای در نزدیکی کپنهاگ رصدخانه ای بنا کرد، و مشاهدات دقیقی را درباره حرکت سیاره ای در دوران ۱۵۷۶ تا ۱۵۹۲ انجام داد. این مشاهدات اساس مدل اصلاح شده یوهان کپلر از منظومه شمسی را شکل داد. کپلر به عنوان دستیار تیکو کار می‌کرد. وقتی (شخص) اخیر (تیکو) مجبور شد به دنبال مرگ فردریک دوم از دانمارک به بوهیمیا نقل مکان کند، یوهان کپلر (۱۶۳۰-۱۵۷۱) توجه خود را بر مشاهداتی از حرکت سیاره مریخ متمرکز کرد. مدل کپرنیکی که فرض می‌کرد سیارات در دایره‌های به دور خورشید می‌چرخند، از توجیه حرکت مشاهده شده (این) سیاره ناتوان بود. در ۱۶۰۹ کپلر قادر بود اعلام کند که او دو قانون عمومی حاکم بر حرکت مریخ را کشف کرده است. اولی اینکه مریخ در یک مدار بیضی شکل می‌چرخد و خورشید در یکی از دو کانون آن (قرار دارد). دوم اینکه خط اتصال مریخ به خورشید مناطق یکسانی را در دوره‌های زمانی یکسان، تحت پوشش قرار می‌دهد. در ۱۶۱۹، کپلر این دو قانون را به بقیه سیارات بسط داد و قانون سومی را کشف کرد: مربع

۱- زمین در مرکز جهان است

۲- همه اجرام آسمانی در یک مسیر دایره ای به دور زمین می‌چرخند.

۳- این گردش‌ها از طریق حرکت در دایره ای که مرکز آن (دایره) هم در مرکز دایره دیگری حرکت می‌کند، شکل می‌گیرد. این عقیده مهم که در اصل مرهون هیپارخوس است بر پایه نظریه افلاک تدویر- که حرکت دایره ای به حرکت دایره ای تحمیل می‌شود- بنا شده است. (Ibid., p18)

مشاهده دقیق و جزئی از حرکت سیارات و ستارگان به طور فزاینده ای موجب افزایش مشکلات برای این نظریه شد. در ابتدا، اختلافات می‌توانستند با اضافه کردن افلاک تدویر اضافی سازگار شوند. در پایان قرن پانزدهم، مدل آنقدر پیچیده و ناکارآمد شده بود که نزدیک بود متلاشی شود. اما چه چیزی می‌توانست جایگزین آن شود؟

در طول قرن شانزدهم، مدل زمین مرکزی منظومه شمسی به نفع مدل خورشید مرکزی، که خورشید در آن به گونه‌ای تصویر می‌شد که در مرکز آن قرار داشت و زمین به عنوان یکی از سیاراتی که در مدار آن می‌چرخید، تصوری شد؛ کنار گذاشته شده بود. این (مسأله) انحراف بنیادی از مدل موجود را نشان می‌دهد و باید به عنوان یکی از تغییرات مهمی که در هزاره اخیر در درک انسان از حقیقت رخ داد، در نظر گرفته شد. اگر چه این مرسوم است که به این تغییر در تفکر با عنوان انقلاب کپرنیکی اشاره می‌شود، عموماً این مورد توافق است که سه نفر دارای اهمیت بزرگی در ایجاد مقبولیت این تغییر بوده اند. (Ibid., p18)

نیکلا کپرنیک (۱۵۴۳-۱۴۷۳)، پژوهشگر لهستانی، استدلال کرد که سیارات در دایره‌های متحدالمرکز به

زمان تناوب یک سیاره (آن زمانی است که سیاره برای کامل کردن یک دور به دور خورشید، نیاز دارد) مستقیماً با مکعب میانگین فاصله آن از خورشید متناسب است. (Ibid., p19)

مدل کپلر تغییر مهمی از نظریه کپرنیک ارائه کرد. این (مطلب) باید مورد تأکید قرار گیرد که مدل جدید بنیادی کپرنیک علیرغم دقت و سادگی مفهومی آن، به دلیل فرض اشتباه او که مدارها ضرورتاً دایره‌ای هستند، به هیچ وجه قادر به تبیین داده‌های مشاهده‌ای نبود. جالب است که به نظر می‌رسد که این فرض از هندسه سنتی اقلیدسی به دست آمده بود؛ کپرنیک هرگز یونانی‌ها نکرده. دایره‌ها اشکال هندسی کاملی بودند، در حالی که بیضی‌ها واپیچیده بودند. چرا طبیعت باید هندسه ناقص (تغییر شکل داده) را به کار ببرد؟ (Ibid., p19).

مکانیک نیوتنی و خدا باوری طبیعی

پیدایش مدل خورشید مرکزی منظومه شمسی مسائلی را روشن کرده بود؛ با وجود این مسائلی از مکانیک حل نشده باقی مانده بود. کپلر اثبات کرده بود که زمان تناوب یک سیاره به طور مستقیم با مکعب میانگین فاصله آن از خورشید متناسب است. اما مبنای این قانون چه بود؟ چه معنی عمیق تری بر آن مستولی بود؟ آیا حرکت زمین، ماه، و سیارات می‌توانست بر مبنای یک اصل منفرد توجیه شود؟ بخشی از نبوغ ایزاک نیوتن در اثبات این مطلب بوده است که یک اصل منفرد می‌تواند علت واقعی چیزی که درباره "مکانیک آسمانی" فهمیده شده بود، تلقی شود.

نیوتن در ابتدا توجه خود را بر کشف قوانین حاکم بر حرکت متمرکز نمود. سه قانون حرکت او اصول عمومی مربوط به حرکت زمینی را اثبات کرد. دستاورد نقادانه‌ای در فرض او نهفته بود که این قوانین یکسان می‌تواند به همان اندازه که درباره مکانیک زمینی به کار می‌رفت، درباره مکانیک آسمانی نیز به کار رود. (Ibid., p26)

نبوغ نیوتن به منزله فیزیکدان ریاضی و قدرتش در خلق هماهنگی، وحدت و سادگی، بی‌چون و چراست. مثلاً او با به کار گرفتن قوانین کپلر، توانست مبرهن کند که حرکت سیارات به دور خورشید را می‌توان تبیین کرد، چنانکه فرض کنیم که خورشید نیرویی بر هر سیاره وارد می‌کند که با مجذور فاصله آن سیاره از خورشید نسبت معکوس دارد. او سپس این پرسش را مطرح کرد که اگر فرض کنیم که جاذبه زمین تا ماه می‌گسترده، آیا ماندن ماه را در مدارش می‌توان به نحوی سازگار با این مبنا تبیین کرد. و سرانجام توانست قانون گرانش عمومی را تقریر کند و جاذبه متقابل اجرام را معین کند. دو جسم با جرم‌های M و m یکدیگر را در امتداد خط واصل بین آنها با نیروی F جذب می‌کنند و این نیرو مساوی است با $F = GMm/d^2$ ، که در آن d فاصله میان اجسام و G ثابت گرانش است. نیوتن بدین سان توانست چنان پدیده‌های عمده‌ای مانند حرکات سیارات، ماه و دریا را تحت قانون ریاضی واحدی بیاورد. او توانست ثابت کند که حرکات اجرام زمینی و آسمانی از قوانین حرکت یکسانی پیروی می‌کنند؛ و بدین گونه بطلان نظریه ارسطویی را کامل کرد که می‌گفت اجرام زمینی و آسمانی از قوانینی ذاتاً متفاوت پیروی می‌کنند. (کاپلستون، ج ۵، ۱۶۵).

خود معطوف کرد- یعنی خداوند به عنوان ساعت ساز. برای بسیاری از افراد، اینطور به نظر می‌رسید که مکانیک آسمانی پیشنهاد می‌کرد که جهان نظامی مستقل بود که نیازی به حکومت الهی یا تغذیه برای عملکرد روزانه نداشت. تصویر خداوند به عنوان ساعت ساز و الهیات طبیعی همراه آن که به نظم جهانی متوسل می‌شد از پیشرو پنداشتن فهم کاملاً طبیعت‌گرایانه درباره جهان نتیجه می‌شد که در آن خداوند نقش مداومی بازی نمی‌کرد. قائله برای گسترش حرکت مهم دینی که عموماً به خداواری طبیعی معروف بود، واقع شده بود. در هر صورت منتقدان آن، خداواری طبیعی را به عنوان تقلیل دادن خداوند به یک ساعت ساز صرف می‌پنداشتند. خداوند جهان را مانند ساعت کوک و سپس اداره کردن آن را بی‌اعتنا رها می‌کند.

چنین خدایی به وضوح با خدای کتاب مقدس که هر لحظه در حال مداخله مستقیم و بی‌واسطه در امور جهان بود، تعارض آشکار داشت. خدای فیزیک جدید ساعت ساز بزرگ لاهوتی ای بود که رابطه او با جهان صرفاً یک رابطه مکانیکی و در آغاز آفرینش یا به هنگام رخ دادن رخنه ای در کار این ساعت بزرگ بود. چنین خدای مکانیکی و گوشه‌گیری، هیچ نسبتی با پدر انسان وار کتاب مقدس، که هر لحظه در کار خلق، هدایت و تدبیر فعالانه و مستقیم عالم بود، نداشت. (علیزمانی، ۱۳۸۳: ۱۱۵).

نارسایی‌های علمی استنادهای نیوتن به مداخله خداوند در قرن بعد با فرضیه سحابی لاپلاس توجیه شد؛ که می‌توانست مسأله مدارهای هم‌صفحه و مسیر منظومه شمسی را حل کند، و معلوم شد که آن بی‌نظمی‌ها یا ناشی از رصدهای غیر دقیق است یا انحراف

هدف مانده در اختیار گذاشتن تحلیل کاملی از این که نیوتن دقیقاً چگونه و چه وقت به نتایجش رسید و نه ارائه کردن آنها به تفصیل است. نکته مهمی که باید درک شود این است که نیوتن قادر به اثبات طیف وسیعی از داده‌های مشاهده‌ای بود، که می‌توانست براساس مجموعه‌ای از اصول کلی تبیین شود. موفقیت نیوتن در تبیین مکانیک زمینی و آسمانی منجر به سرعت گسترش این عقیده که طبیعت و جهان همانند یک ماشین بزرگ است که برطبق قوانین ثابت عمل می‌کند، شد. این اغلب "جهانبینی ماشین‌انگارانه" نامیده می‌شود. پیامدهای دینی این مطلب روشن خواهد بود. تصور جهان به عنوان یک ماشین فوراً تصور یک طرح را پیشنهاد می‌کند. نیوتن خودش حامی این تفسیر بود. اگرچه بعداً نویسندگان مایل بودند پیشنهاد کنند که نظام مورد بحث کاملاً خود بسنده و مستقل بوده‌و بنابراین نیازی به وجود خدا ندارد. شاید معروف‌ترین کاربرد رویکرد نیوتنی در نوشته‌های ویلیام پالی (۱۸۰۵-۱۷۴۳) باشد که پیچیدگی جهان طبیعت را با طراحی یک ساعت مقایسه کرد. که هم مستلزم طرح و هم مستلزم هدف بود و همچنین بر آفریننده دلالت می‌کرد. کار نیوتن در ابتدا به عنوان دلیل باشکوهی بر وجود خداوند تلقی می‌شد (2010, pp28-29, McGrath).

تأکید نیوتن بر نظم جهان یکی از دلایل وراء تحول قابل ملاحظه روش‌هایی بود که خداوند از طریق آنها به تصویر کشیده شده و درک شده بود. از قدیم الهیات مسیحی و اسطوره‌شناسی، تصاویر کتاب مقدس را درباره خداوند به کار می‌گرفت، همانند پادشاه و شبان. انقلاب علمی منتهی به تصویر جدیدی از خداوند شد، که توجه بسیاری از افراد را در طول قرن هفدهم به

مسیرهایی که سرانجام هم‌دیگر را خنثی می‌کنند. (باربور، ۱۳۷۴: ۵۲)

باید خاطر نشان کرد که نیوتن، هرگز پیشنهاد نکرد که خداوند از مداخله کردن در کارهای جهان ناتوان است. او صرفاً خاطر نشان کرد که دلیلی برای پیشنهاد اینکه خداوند چنین می‌کند، وجود ندارد. با اثبات جهان منظم، که تحت تأثیر قوانین ثابت قرار داشت، نیازی به فعل الهی خاصی برای اینکه آن همین‌طور ادامه دهد، وجود نداشت.

خدا باوری طبیعی که تأکید خاصی بر نظم جهان دارد، می‌تواند ضعیف تر از مسیحیت تلقی شود. این تفکر به سرعت یک نتیجه سفسطی را در انگلستان در اواخر قرن هفدهم به دست داد، مخصوصاً در زمانی که مسیحیت سنتی، از لحاظ عقلی ضعیف به نظر می‌رسید. خدا باوری طبیعی می‌تواند از لحاظ فرهنگی مأخوذ از مسیحیت تلقی شود، که ایمان مسیحی را به تأکید مجددی بر خداوند به عنوان خالق جهان و مبنای اخلاق انسانی تقلیل داده بود. (McGrath, 2010, p 28)

در هر صورت منتقدان، خدا باوری طبیعی را به عنوان تقلیل دادن خداوند به یک ساعت ساز صرف می‌پنداشتند. خداوند جهان را مانند ساعت کوک و سپس اداره کردن آن را بی‌اعتنا رها می‌کند. باید خاطر نشان کرد که نیوتن، هرگز پیشنهاد نکرد که خداوند از مداخله کردن در کارهای جهان ناتوان است. او صرفاً خاطر نشان کرد که دلیلی برای پیشنهاد اینکه خداوند چنین می‌کند، وجود ندارد. با اثبات جهان منظم، که تحت تأثیر قوانین ثابت قرار داشت، نیازی به فعل الهی خاصی برای اینکه این نظم به همین صورت ادامه یابد، وجود نداشت. (Ibid, p30)

این مفاهیم علمی در حقیقت اثر عمیق و نامطلوبی بر اندیشه‌های اخلاقی داشت و موجب فروپاشی این اعتقاد که جهان یک نظام اخلاقی است شد. چون این اعتقاد که جهان یک نظام اخلاقی نیست با این مفهوم که ارزش‌های اخلاقی ذهنی هستند و وجود عینی در جهان خارج ندارند، هم ارز است. فیزیک نیوتنی این امر را تداعی می‌کرد که عالم غیر انسانی که محل سکناى ماست در خود چیزی اخلاقی یا غیر اخلاقی ندارد. عالم غیر انسانی نسبت به ارزش‌های انسانی لاقید است. بنابراین این عالم، عالمی غیر اخلاقی است (استیس، ۱۳۹۰: ۱۳۶).

ویلیام پالی و تأکید مجدد بر نظم آفرینش

اگر خداوند از ماشین جهانی کنار گذاشته شده بود، افراد بسیاری وجود داشتند که پیشنهاد می‌کردند که طراحی و فعالیت الهی هنوز در حیطه زیست‌شناسی یافت می‌شود. آیا این مدرکی از طراحی را نشان نمی‌داد؟ یکی از تأثیرگذارترین نویسندگان که پیشنهاد می‌کرد که این مدرک است، جان ری (۱۷۰۵-۱۶۲۷) بود. در کتاب خرد خداوند در آثار آفرینش آشکار است (۱۶۹۱)، ری استدلال کرد که زیبایی و نظم نظام آفرینش از جمله گیاهان و حیوانات به خرد آفریننده آن دلالت می‌کند. باید تأکید شود که ری از طریق یک دیدگاه راکد درباره آفرینش عمل کرده بود. او عبارت "آثار آفرینش" را به معنای اینکه "آثار در ابتدا به وسیله خداوند خلق شد و تا امروز به وسیله او در موقعیت و شرایط یکسانی که آنها از ابتدا در آن موقعیت و شرایط ساخته شده بودند، حفظ شده است." درک کرده بود.

بیشتری از تدبیر را نسبت به ساعت نشان می‌دهد. در بهترین وضعیتش، پالی به توصیف سیستم ماشین انگارانه درون طبیعت، مانند ساختار بی اندازه پیچیده چشم و قلب انسان، می‌پردازد. اما استدلال پالی (همانند جان ری قبل از او) متکی به یک جهانی را کد بود و نمی‌توانست عنایت و حضور مستمر خداوند در جهان را تبیین نماید. (Ibid. , p 31).

دیدگاه فلسفه اسلامی درباره نحوه ارتباط جهان آفرینش با خداوند

بیان شد که در دوران مدرن و پس از پیشرفت‌های روز افزون در زمینه‌های علمی در قرن هفدهم متکلمان مسیحی بر اینکه دلیل وجود خداوند نظم موجود در جهان است تأکید می‌کردند. همچنین روشن شد که این نوع از استدلال برای وجود خداوند به یک جهانی را کد منتهی شده بود که نمی‌توانست وابستگی مستمر جهان به خداوند را توجیه کند.

ما در اینجا قصد داریم دیدگاه فلسفه اسلامی را درباره نحوه ارتباط جهان با خداوند توضیح دهیم. مطلبی که در ابتدای امر باید بیان شود این است که اعتبار برهان نظم در فلسفه و کلام اسلامی برای اثبات وجود خداوند تا چه اندازه‌ای است.

در این مورد باید گفت که نقش و مأموریت برهان نظم در این خلاصه می‌شود که ثابت کند نظام حاکم بر جهان ناشی از تصادف و اتفاق، و یا خاصیت ذاتی ماده نیست، بلکه بر اثر عقل و شعور و محاسبه و برنامه ریزی به وجود آمده است، بنابراین دارای آفریننده عالم و قادری است. اما اینکه نحوه ارتباط و وابستگی جهان آفرینش به این آفریننده عالم و قادر چگونه است،

مشهورترین توسل به خداوند به عنوان طراح و سازنده جهان طبیعت، مخصوصاً جنبه‌های زیست شناختی آن، مرهون ویلیام پالی شماس اعظم کلیسای کارلیسل بود که خداوند را با یکی از نابغه‌های مکانیک در انقلاب صنعتی مقایسه کرد. خدا مستقیماً جهان را با تمام پیچیدگی آن خلق کرده بود. پالی این دیدگاه عصر خود را که خداوند جهان را در شکل کنونی اش که ما اکنون می‌شناسیم، ساخته بود (پالی واژه "ابداع کرد" را ترجیح می‌دهد). تصور هر نوع تحولی در آن غیر ممکن به نظر می‌رسد. آیا ساعت ساز کار خود را ناتمام رها می‌کند؟ یقیناً نه! (McGrath , 2010,p31)

پالی استدلال کرد که سازماندهی فعلی جهان هم از لحاظ فیزیکی و هم زیست شناختی، می‌تواند به عنوان دلیل محکمی برای خرد خدای آفریننده در نظر گرفته شود. الهیات طبیعی: یا شواهدی بر وجود و صفات الهی که از جلوه‌های طبیعت جمع آوری شده است (۱۸۰۲)، (نوشته) پالی تأثیر عمیقی بر تفکر عمومی انگلیسی در نیمه اول قرن نوزدهم داشت، و معروف است که توسط داروین خوانده شده بود. پالی عمیقاً تحت تأثیر کشف نیوتن درباره نظم طبیعت که اجازه می‌داد که جهان به عنوان یک ماشین پیچیده که بر طبق اصول منظم و قابل فهم عمل می‌کرد، تصور شود، قرار گرفته بود. طبیعت از مجموعه‌ای از ساختارهای زیست شناختی که باید به عنوان یک وجود "برنامه ریزی شده" - که با هدف روشنی ساخته شده است - در ذهن تصور شوند، تشکیل شده است.

پالی مقایسه مشهورش از ساعت با یک خدنگ را، برای تأکید بر اینکه تدبیر ضرورتاً دلالت بر طراح و سازنده دارد، به کار می‌گیرد. در واقع پالی استدلال می‌کند که تفاوت این است که طبیعت حتی درجه

امری است که این برهان عهده دار اثبات آن نیست و در محدوده وظایف آن یا مقتضای دلالت آن نیست.

برای اثبات وجود خداوند در فلسفه اسلامی براهین قوی تری وجود دارد که ما در اینجا به بیان آنها پرداخته و تبیین می‌نماییم که کدامیک از این براهین قادر به ارائه تحلیل درستی از نحوه ارتباط و وابستگی جهان به خداوند است.

دیدگاه متکلمان اسلامی

متکلمان اسلامی برای اثبات وجود خداوند از برهان حدوث کمک می‌گیرند. در این برهان متکلمان از حدوث زمانی عالم نیازمندی آن را به محدث (آفریننده) نتیجه می‌گیرند. حدوث زمانی به این معناست که این عالم زمانی موجود نبوده و پس از آن به وجود آمده است. از دیدگاه متکلمان اسلامی عالم حادث است و هر حادثی نیازمند به محدث است و آن محدث و آفریننده نمی‌تواند خود عالم باشد چون فرض این است که عالم از ابتدا موجود نبوده بنابراین فاقد وجود بوده است و معطی شیء نمی‌تواند فاقد آن باشد. بنابراین عالم برای موجود شدن به یک آفریننده ازلی نیازمند است. (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۰: ۳۵)

این برهان آفرینش جهان ماده را که حادث زمانی است به یک آفریننده ازلی نسبت می‌دهد. اما موجودات ممکنه مانند فرشتگان نیز مانند خداوند ازلی هستند و بنابراین این برهان قادر به اثبات خدای واجب الوجود که وجود برای او ضرورت ذاتی ازلی دارد نیست.

دیدگاه فلاسفه مشاء

روش فلاسفه مشاء برای اثبات وجود خداوند به برهان امکان و وجوب معروف است. فلاسفه مشاء ملاک نیازمندی معلول به علت را امکان ذاتی معلول می‌دانند. موجود ممکن موجودی است که ماهیتش متساوی النسبه به وجود و عدم است بر خلاف واجب الوجود که ماهیت ندارد و ماهیت او عین وجود اوست و وجود برایش ضرورت ذاتی ازلی دارد. بنابراین ماهیت ممکن برای موجود شدن نیازمند مرجحی است که وجود را برایش رجحان دهد و آن را برایش ضروری سازد. و این مرجح نمی‌تواند معدوم باشد، زیرا معدوم فاقد ضرورت وجود هستند و چون معطی شیء نمی‌تواند فاقد آن باشد، بنابراین نمی‌توانند به یک موجود ممکن ضرورت وجود را اعطا کنند. و همچنین دو ممکن نیز به دلیل بطلان دور نمی‌توانند به طور متناوب به یکدیگر ضرورت وجود را اعطا کنند. سلسله ممکنات معلول نیز به دلیل بطلان تسلسل در علل نمی‌توانند تا بی نهایت ادامه یابند و به علتی که وجود برایش ضروری باشد منتهی نشوند. بنابراین از این برهان نتیجه می‌شود که علت و آفریننده ممکنات باید واجب الوجود باشد. (همان: ۴۱-۴۰)

این برهان گرچه قادر به اثبات تمام ماسوی الله است، اما چون مبتنی بر ماهیت است، بنابراین فقط نقش خداوند را در اعطاء وجود به ماهیات ممکن بعد از عدم آنها تبیین می‌کند و نقش او را در بقاء ممکنات موجود در جهان توجیه نمی‌کند.

دیدگاه حکمت متعالیه:

دیدگاه ملاصدرا در فلسفه اسلامی که به حکمت متعالیه معروف است برای اثبات وجود خداوند بر برهان

وابستگی کائنات در بقاء به وجود خداوند شد. رویکرد متکلمان مسیحی مانند ویلیام پالی نیز که سعی داشتند با تکیه بر نظم پیچیده جهان آفرینش تأثیر منفی نگرش فلسفه مکانیکی را کم رنگ کنند نیز نتوانست جهانیابی پویایی را ارائه دهد که نقش خداوند را در بقاء کائنات توجیه کند.

اما برهان امکان فقری که نتیجه تلاش‌های متمدن اسلامی فلاسفه اسلامی بود که در سایه فرهنگ متمدن اسلامی اندیشه فلاسفه یونانی را ارتقاء بخشید و حکمت نوینی را ارائه دهند که فاقد نقطه ضعف‌های فلسفه یونانی باشد؛ نتوانست وجود خداوند را به طریقی اثبات کند که وابستگی همه جانبه کائنات به او هم در حدوث و هم در بقای مورد اثبات و تبیین منطقی قرار گیرد.

منابع

- ۱- استیس، والتر ترنس. (۱۳۹۰)، دین و نگرش نوین، ترجمه احمد رضا جلیلی، چاپ اول، تهران: انتشارات حکمت.
- ۲- باربور، ایان. (۱۳۷۴)، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۳- ربانی گلپایگانی، علی. (۱۳۹۰)، المحاضرات فی الالهیات، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی بهبهانی، چاپ سوم، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه.
- ۴- عزیزمائی، امیرعباس. (۱۳۸۳)، علم عقلانیت و دین، چاپ اول، قم: انتشارات دانشگاه قم.
- ۵- کاپلستون، فردریک. (۱۳۷۵)، تاریخ فلسفه، ج ۵، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، چاپ سوم تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

امکان فقری تکیه می‌کند. ملاصدرا ملک نیازمندی معلول به علت را ضعف مرتبه وجود معلول می‌داند. از دیدگاه او تا کمترین ضعفی در موجودی وجود داشته باشد بالضرورة معلول و نیازمند به موجود عالیتری خواهد بود و هیچگونه استقلالی از آن نخواهد داشت. بنابراین برهان امکان فقری را می‌توان به این صورت بیان کرد:

مراتب وجود، به استثناء عالترین مرتبه آن که دارای کمال نامتناهی و بی‌نیازی و استقلال مطلق است عین ربط و وابستگی است، و اگر آن مرتبه‌ای متحقق نبود سایر مراتب هم تحقق نمی‌یافتند، چون اگر سایر مراتب بدون تحقق عالترین مرتبه وجود متحقق می‌شدند، لازم می‌آمد که مستقل و بی‌نیاز از عالترین مرتبه وجود باشند، در حال که شأن و مرتبه وجودی آنها عین ربط و وابستگی است (مصباح یزدی، ج ۲، ۱۳۷۸: ۳۷۲).

این مطلب روشن است که هر ممکنی که وجودش در این جهان متحقق شده از حالت عدم خارج شده است و وجود برایش ضرورت یافته است. با توجه به اینکه برهان امکان فقری بر حقیقت وجود مبتنی است و وجود ذاتی هر ممکنی که وجودش تحقق خارجی یافته است بوده و از او قابل انفکاک نیست، بنابراین برهان امکان فقری قادر به اثبات نیاز و وابستگی موجودات به خداوند حدوثاً و بقاءً است.

نتیجه‌گیری

از آنچه بیان کردیم این مطالب روشن می‌شود که فلسفه مکانیکی نیوتن با تمام آثار مثبتی که در زندگی انسان‌ها داشت سبب گسترش اندیشه دئیستی و عدم ضرورت وجود خداوند برای نظام آفرینش یا عدم

۶- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۸)، آموزش فلسفه،

ج ۲، چاپ اول، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.

7- McGrath, Alister E (2010), "Science & Religion", Second edition, Chichester: Blackwell.